

قران

مرور بحث

راجع بحث تفسیری، بیانی بود از حضرت استاد آقای جوادی آملی که آیه "اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ" در خود آیات قران از یک جهت به دین تفسیر شده است و مراد، دین است. از جهت دیگر در روایاتی که خودشان آدرس داده بودند (نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲ و ۲۳) و ما هم قبلاً آدرس دادیم به ادعیه زیارات امیرالمومنین ع در زیارات غدیر و... که تعبیر شده بود به امیرالمومنین ع و ائمه ع مثل "أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ"^۱.

خلاصه بیانشان این بود که این طرف سالک است و طرف دیگر دین است و دین هم عبارت است از عقائد و احکام و اخلاق، امیرالمومنین ع هم به عنوان یک سالک است، که در تقریر اول فرمودند موجود بالفعل است و در تقریر دوم موجود بالقوه، علی کل حال دین می آید و در نفس سالک متحد می شود.

نتیجه دو تقریر استاد جوادی آملی

آنچه که ما امروز به عنوان نتیجه تقریرین می خواهیم بگوییم این است:

"إن الدين سواء كان موجوداً بالفعل كما في التقرير الاول أو موجوداً بالقوة كما في التقرير الثاني فهو يتحد مع نفس النبي" برای این "نبی" آمده است که امیرالمومنین ع، نفس پیغمبر ص است طبق آیه "أنفسنا" و یا اینکه بالاولویة شامل پیامبر ص هم می شود، چرا که اگر بنا باشد امیرالمومنین ع، صراط مستقیم باشد، پیغمبر ص هم هست، پس پیغمبر اکرم ص و اوصیایش صراط مستقیم هستند. و دین با پیغمبر ص و ائمه ع در مراتب سیر معنوی، در خارج متحد می شود، یعنی در سیر کمالات اتحاد پیدا می کنند.

"و علی هذین تقریرین یكون النبى و الأئمة ع أحد مصادیق الصراط" که طبق این تقریر، دیگر انحصاری نیست و منحصر نمی شود و یکی از مصادیق صراط است اما مصداق اعلی، چون هر سالکی در این مسیر این مقام را دارد و این اتحاد برایش هست. در اخلاقیات و عقاید و احکام، اتحاد برقرار می شود، پس انحصار معنا ندارد. پس لباً همان فرمایش استادشان علامه می شود که فرمود از باب مصداق و جری است، منتها علامه تبیین نکرده بود اما ایشان تبیین کردند.

"و کم له من المصادیق من جهة الاتحاد الدين مع نفس السالك في عالم الوجود" صراط، مراتب است.

مستشکل: ...

^۱ - من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۳

جواب: سلمان فارسی مثلاً هم با دین و صراط اتحاد دارد.

"وإن كان أعلى المصاديق هو النبي الأعظم ص و اوصيائه ع" البته اعلی مصادیق ایشان هستند.

این نتیجه بیان ایشان است.

اشکال بر قول به استاد جوادی آملی

اما اشکالی که بر ایشان وارد است این است که دو مبنا اینجا مورد نظر است.

یک مبنا تشکیک در وجود است، که ایشان تصریح کردند به "وحدت در کثرت" که بدون تشکیک در وجود معنا ندارد.

یک مبنا هم حرکت جوهریه است.

حال به نفس اشکال ابتدائاً می پردازیم که چگونه اتحاد معقول است؟ به تصریح خود استاد، دین یک امر معنوی است، عقائد و اخلاق و احکام، یک امر معنوی است، و نفس جوهر است چون جوهر پنج قسم دارد: هیولا، صورت، جسم، نفس، عقل. پس نفس در جوهر است. چگونه یک امر معنوی با نفس اتحاد برقرار می کند؟

جواب ایشان را از ملاحظاتی می گیریم که می گوید نفس، جسمانیت الحدوث است و روحانیت البقاء، یعنی نفس، وقتی حادث می شود، جسم است، اما به مرور زمان روحانی می شود.

چهار قول در باب نفس

بیان خود ملاحظاتی این است که در نفس چهار قول هست، قول اول این است که حدوثاً و بقاء جسمانی است، یعنی نفس ناطقه، هم حدوثاً و بقاءً جسم است، که این را به متکلمین من الخاصه و العامه نسبت می دهند مثل شیخ طوسی و صاحب مجمع البیان و شیخ مفید و اصحاب.

قول دوم این است که "روحانیه حدوثاً و بقاءً"، یعنی نفس ناطقه حدوثاً و بقاءً روحانی است، که این قول مشائین است که "حدثت فی الجنین فی الشهر الرابع" اما روحانی است و استیلاهی بر بدن دارد و بر این بدن احاطه دارد، کنار این بدن است اما درون این بدن نیست.

قول سوم همین قول ملاصدرا و ملاحظاتی سبزواری و حکما و عرفا است که نفس "جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء" است.

قول چهارم این است که نفس ناطقه "روحانیت الحدوث و جسمانیت البقاء" است، یعنی نفس روحانی بوده اما وقتی سر و کارش به جسم افتاد، معنویت و روحانیتش را از دست داد و جسمانی شد.

نظری که مرحوم امام ره دارند که اینجا لازم است گفته بشود که بر مبنای حرکت جوهری است، می فرمایند روحانیت البقاء است، چون حرکت جوهری، کمال می آورد و جسمی وقتی می رود دیگر بر نمی گردد، این خاصیت حرکت جوهری است که به کمال می آید، و بعد در عالم برزخ، جسم لطیف می شود و از حرکت هم می افتد، زیرا اگر بگوییم جسم حرکت جوهری دارد، روحانی می شود و پس معاد روحانی می شود، در حالی که معاد قطعاً جسمانی است.

علت اینکه در عالم برزخ این جسم دیگر حرکت ندارد این است که جسم لطیف است و موضوع حرکت جوهری از بین رفته است، حرکت جوهری در عالم طبیعت است که تحولات پیدا می شود و رو به کمال می رود، یعنی زوائد کنار می رود و اصل باخودش می ماند.

در عالم برزخ، جسم لطیف می شود و دیگر موضوع حرکت جوهری نیست، و کمال محض است و فناء و زوال نیست.

اگر حرکت جوهری را در جسم لطیف بگویی یعنی تبدیل به روحانی می شود یعنی معاد روحانی می شود در حالی که معاد، قطعاً جسمانی است، و این مسئله را تعبداً و اینکه شارع فرموده نمی گوییم، بلکه برهانی شده است. بوعلی نتوانست برهانی کند اما ملاصدرا برهانی کرده است. و لذا روحانی نمی تواند باشد چون موضوع حرکت جوهری نیست.

پس در عالم برزخ، کمال محض است، نه فناء هست و نه زوال، قهراً اگر عالم برزخ، کمال محض است، معاد هم کمال محض است و تکامل ندارد.

"سیر النفس من الجسمانیة إلى الكمال و صیورته روحانیاً أو صیورته جسماً مثالیاً فی عالم البرزخ" که این قسم دوم را به خاطر بیان امام ره آوردیم که قول ایشان است. "و زوال الحركة هنا و إلا لتدرج من المثالی إلى الروحانی مع عالم المعاد لیس روحانیاً بل جسمانی لکنه جسم لطیف لیس فیه زوال کما أنه کمال محض لیس فیه سیر إلى الكمال"

و ما نوشتیم "و فیه کما تری" چون تالی فاسد دارد. نظر ما این است که در این که در عالم جسم، حرکت جوهری هست، حرفی نیست. و اینکه می گوید در عالم برزخ، جسم لطیفی است، پذیرفته است، اما اینکه معاد همین است و عالم ماده دیگر بر نمی گردد، این نا تمام است. برهان عقلی ولو اینکه منشأ قطع شده باشد، در ظواهر باید توجیه شود. یعنی در باب نصوص و قطعیات، برهان باید حل شود و بالعکس نیست. در باب نصوص عقل هیچ کاره است، و باید برگردی و مقدمات را اصلاح کنی. معاد جسمانی هم در حد نص است.

مستشکل: ...

جواب: عقل در مقابل نص قطعی کاری نمی تواند بکند، برهان عقلی در ظواهر قابل است و توجیه می شود، در نصوصیات با سنت قطعیه نمی تواند کاری کند چون مستلزم تکذیب النبی می شود.

مثلاً یک نمونه بگوییم اینکه "اللهم صلی علی محمد و آل محمد" طلب رحمت است و اگر برزخ کمال مطلق باشد، چنین طلبی لغو است.

یا در عالم قیامت شما مرتب می‌خواهی بروی خدمت امام حسین ع که همه اش حضور است و سیر کمالات دارد.

فقه

بیان مسئله

"الثانیة و الستون: لو بقى من الوقت أربع ركعات للعصر و عليه صلاة الاحتياط من جهة الشك في الظهر فلا إشكال في مزاحمتها للعصر ما دام يبقى لها من الوقت ركعة، بل و كذا لو كان عليه قضاء السجدة أو التشهد، و أما لو كان عليه سجدة السهو فهل يكون كذلك أو لا؟ وجهان من أنهما من متعلقات الظهر، و من أن وجوبهما استقلالی و لیستا جزءاً أو شرطاً لصحة الظهر، و مراعاة الوقت للعصر أهم فتقدم العصر ثم یؤتی بهما بعدها و یحتمل التخییر.^۲"

این فرد فقط یک چهار رکعت نماز عصر وقت دارد، نماز ظهر را خوانده اما با شکی که نماز احتیاط آورده است، حالا چه باید بکند؟ نماز احتیاط را بخواند یا نه. یا اگر شک نیست مثلاً قضای سجده و قضای تشهد دارد و یا اینکه سجده سهو دارد که هر یک از اینها مقداری از وقت را می‌گیرد، اینها مقدم اند و مزاحمت می‌کنند با نماز عصر یا اینکه این وقت فقط وقت نماز عصر است؟ اگر بگویید فقط وقت نماز عصر است، صلاة احتیاط نخوانده و چه باید بکند؟

اینها روی مبانی مختلف می‌شود.

بیان سید ماتن

سید می‌فرماید به مقداری که یک رکعت وقت دارد، می‌تواند مزاحمت کند و نماز عصر اگر یک رکعت در وقت قرار بگیرد، کافی است. البته اگر عمداً این کار را بکند جای "من أدرك" نیست، اما اینجا عمداً این کار را نکرده است. اگر عمداً این کار را بکند تا یک رکعت داشته باشد، اینجا "من أدرك" نیست، چون دلیل، عذری است، لذا نماز رفته است.

مرحوم سید می‌فرماید که قضاء سجده و تشهد هم مزاحمت می‌کند و جلو می‌افتد.

اگر سجده سهو باشد مثل اینکه کلام بیجا گفته است و لازم است سجده سهو به جا بیاورد، مرحوم سید در اینجا می‌فرماید وجهان، وجه اول اینکه این هم از متعلقات ظهر است و ظهر و متعلقانش باید قبل از عصر باشد، پس مزاحمت ایجاد می‌شود و این مقدم می‌شود، وجه دوم اینکه اگر سجده سهو یک وجوب استقلالی باشد، جزء و شرط نماز نیست و

^۲ - العروة الوثقى (المحشى)، ج ۳، ص ۳۹۱

مستقل است و چون وجوب استقلالی دارد، جزء و شرط صحت ظهر نیست، و مراعات وقت عصر أهم است، با توجه به اینکه دو واجب دارم، و عصر أهم است از این جهت که وقت، برای عصر است، پس عصر مقدم می شود.

مرحوم سید در اینجا مبنا ارائه نداد، موارد ابتدایی را گفت "بلا اشکال". یعنی قضای سجده و تشهد و صلاة احتیاط را جزء حساب کرد و اگر وجوب استقلالی باشد، مشکل دارد.

یعنی اگر کسی قائل باشد که صلاة احتیاط، وجوب استقلالی دارد، هر چند از متعلقات هست، در این صورت نماز عصر أهم است و مقدم می شود چون وقت مخصوص نماز عصر است یا بالذات و یا به واسطه عدم مزاحمت.

سید می فرماید: ما گفتیم که عصر أهم است اما محتمل است که مخیر باشد، چون ممکن است دیگری هم به خاطر نماز ظهر أهم باشد.

این متن کلام عروه بود.

فروعات مسئله

ما نوشتیم که "ذکر السید ره فی هذه المسئلة فروعات، فرع الاول: بقی من الوقت أربع رکعات للعصر و علیه صلاة الاحتیاط من جهت الشک فی الظهر، فرع الثانی: بقی من الوقت أربع رکعات للعصر و کان علیه قضاء السجدة و التشهد، فرع الثالث: بقی من الوقت أربع رکعات للعصر و کان علیه سجدة السهو"

حال به فرع اول می پردازیم که اگر فرع اول حل بشود، فرع دوم حل شده است.

اقوال در فرع اول

فیه أقوال:

قول اول

قول اول برای سید مائین یزدی است "فإنه ذکر أنه لا إشکال فی مزاحمتها للعصر" مادامی که به مقدار یک رکعت وقت هست، لوجه:

وجه اول

وجه اول: آقای حکیم این وجه را در مستمسک آورده است، می فرماید این سلام نماز طهر کأنه بلا سلام است، چون در محل نیست، لذا صلاة احتیاط در نماز است و نماز ظهر هم که مقدم است، لذا صلاة احتیاط باید مقدم بشود چون داخل نماز است.

مستشکل: ...

جواب: صلاة احتیاط را باید بعد از سلام بخواند و هر چند وظیفه اش این است که سلام بدهد، اما این سلام بلا سلام است لذا بعد از آن حق حرف زدن هم ندارد و باید نماز احتیاط را بخواند، چون در نماز است.

"و لم یخرج بعد من الظهر علی المینا الجزئی علی ما ذکره السید الحکیم"

آقای حکیم می فرماید: "لا سیما بناً علی ما ذکرناه من کون المکلف لم یخرج بالتسلیم عن الظهر علی تقدیر نقصها بل هو فی اثنائها حتی یصلی الاحتیاط فیخرج"^۳ وظیفه اش سلام بدهد ولی هنوز از نماز خارج نشده است و هنوز در نماز است.

وجه دوم

وجه دوم این است که صلاة احتیاط جزء متمم صلاة است، نمی گوییم از نماز خارج شده است، اما جزء متمم است و ظرفش بعد است، یعنی نماز مشروط است به شرط متأخر که جزئش در ظرف خودش بیاید که اگر آمد، نماز درست می شود و اگر نیامد، کشف می کنیم نماز باطل است. یعنی جزء محلیش عوض شد، می خواست وصل باشد، چون شک آمده شارع به این شکل تعبد کرده است و ظرفش، بعد سلام شده است.

این غیر از وجه اول است که در اثناء نماز بود، اما اینجا در اثناء نیستیم و منتظر است که متمم در ظرف خودش بیاید، مثل مستحاضه ای که امروز روزه گرفته است و مشروط است به اینکه شب آینده غسل بکند و اگر غسل نکرد، روزه اش باطل است.

لذا عصر به قاعده "من أدرك" توسعه پیدا می کند.

وجه سوم

وجه سوم این است که "صلاة الاحتیاط واجبة مستقلة" و لکن واجب مستقلة محضه نیست، بلکه از متعلقات نماز ظهر است و چون از متعلقات نماز ظهر است، باید قبل از عصر خوانده شد. "صلاة الاحتیاط واجبة مستقلة و إن کان مستقلة و لکنها شرعت بغرض إكمال صلاة الظهر" چون گفته اگر نماز ظهر کم است، این نماز تکمیلش می کند و اگر زیاد بود نافله می شود. یعنی بیان تکمیل در آن هست و به این نظر دارد، لذا از توابع ظهر است و بر عصر مقدم می شود.

ما چاره ای نداریم جز اینکه اینجا مبنا بگیریم، سید فرمود اگر واجب مستقل باشد، نمی شود اما اگر جزء باشد اشکالی ندارد.

"وقع الخلاف في أن صلاة الإحتياط هل هي صلاة مستقلة أو جزء حقيقي للصلاة لكن وقع بعد السلام أو أنها بمنزلة الجزء تبعداً و ظاهراً"

وجه اول

در اینجا وجهی است که قول به وجوب استقلالی را ابن ادریس و جماعتی اختیار کردند.

که در خود این دو قول وجود دارد، در عین اینکه وجوب استقلالی دارد، برخی می گویند چون صفت مکملیت دارد، باید جلو بیفتد.

وجه دوم

الوجه الثانی نسب إلى المشهور و اختاره السيد الخوئی و هو قوی عندنا فی النظر فی موثقه عمار: " فَأَتِمَّ مَا ظَنَنْتَ أَنَّكَ نَقَصْتَ^۴ " و الصریح صحیحہ الحلبي: فَإِنْ كُنْتَ إِثْمًا صَلَّيْتَ رَكَعَتَيْنِ كَانَتْ هَاتَانِ تَمَامَ الْأَرْبَعِ^۵ و صحیحہ ابن أبي يعفور: وَإِنْ كَانَ صَلًى رَكَعَتَيْنِ كَانَتْ هَاتَانِ تَمَامَ الْأَرْبَعِ وَإِنْ تَكَلَّمَ فَلَيْسَ جُزْءٌ سَجْدَتِي السَّهْوِ^۶

لذا با این صراحت وجهی ندارد که ما ادعای استقلال بکنیم، پس استقلال از بین رفت.

وجه سوم

وجه الثالث ما يظهر من السيد اليزدي كونها بمنزلة الجزء و این را صاحب کفایه هم اختیار کرد که در بحث استصحاب گفت که استصحاب می کنیم که در صحیحہ ثالث زرارہ بود، و گفت که استصحاب می کنیم که رکعت چهارم را نیاورده است. منتها اطلاق استصحاب می گوید باید متصلاً خوانده شود، روایت و نص آمده که منفصلاً خوانده شود که ما استصحاب را تقیید می کنیم، لذا مفاد استصحاب این می شد که به منزله جزء حساب کرده است.

وجه چهارم

وجه الرابع تردد بين اقوال است، خود سید در بحث کیفیت صلاة احتیاط در جلد ۳ جامعه مدرسین، ص ۲۷۲، مسئله ۲، به تردید گذرانده است که آیا جزء است یا وجوب استقلالی دارد، چیزی نگفته است.

اما در رساله مستقله ای که در حاشیه مکاسب نوشته است، به منزله جزء حساب کرده اما در اینجا به تردید گذرانده است.

۴ - تهذیب، ج ۲، ص ۱۹۳

۵ - کافی، ج ۳، ص ۳۵۳

۶ - کافی، ج ۳، ص ۳۵۲

قول دوم

قول الثانی: بیان آقا ضیاء در پاورقی: "إن مزاحمتها للعصر إشکال و هكذا فی القضاء و سجدتی السهو و لكنه ضعيف جداً والله العالم"^۷ ایشان فرمودند که مزاحمتش محل اشکال است، و مزاحمت جداً ضعیف است، چرا که سید گفت با نماز عصر مزاحمت می کند و جلو می افتد، چون قبلاً ایشان گفته بود که نماز احتیاط از واجبات مستقله است. "صلاة الاحتیاط من الواجبات المستقلة و لا تعدّ من أجزاء الصلاة الظهر حتی تزاحم العصر"

این وجه بطلانش واضح شد، چرا که صحیح حلبی و صحیح ابن اَبی یغفور صریح بودند در اینکه جزء هستند و متمم قرار دادند و لیست بواجبه مستقلة

قول سوم

قول الثالث که از اسید احمد خوانساری است، می فرماید که "فيه إشکال" یعنی احتمال دارد که صلاة احتیاط، وجوب مستقلى باشد، همانطور که خود سید در مسئله ۲ تردید کرده است.

قول چهارم

قول الرابع ما ذکره سيدنا الاستاذ فی التعليقه على العروة، تفصیل داده بین صلاة فجر و غیر صلاة فجر. ایشان نظرشان این است که قاعده "من أدرك" فقط مخصوص نماز صبح است، چون روایاتش درباره نماز صبح وارد شده است. مؤثقه عمار این است: "فإن صَلَّى رَكْعَةً مِنَ الْغَدَاةِ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلْيَتِمَّ وَ قَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ"^۸

فقط مرحوم شهید در ذکری آورده " وَ مَنْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ فَقَدْ أَدْرَكَ الصَّلَاةَ"^۹ که روایت مرسله است.

و باز شهید آورده " عَنْهُ ع مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ يَغْرُبَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الْعَصْرَ"^{۱۰} که این هم مرسله است. آنی که در موردش روایت معتبر داریم، نماز صبح است که انصافاً الغای خصوصیت در مورد آن خیلی مشکل است. چون این سهولتی بر نماز صبح است و تسهیلی برای آن است، و مردم نوعاً خواب می مانند. یعنی عرف عام، اصلاً الغای خصوصیت نمی کند.

درباره نماز جمعه هم چنین روایتی هست: " قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً فَقَدْ أَدْرَكَ الْجُمُعَةَ"^{۱۱}

نماز جمعه وقتش کم است، در روایت هست "بقدر شراک النعل" سایه آمده باشد، که بعضی مثل صاحب جواهر اینطور برداشت کرده اند که خطبه ها را قبل زوال می خوانده است. که البته در مورد خود "شراک النعل" بحث است.

^۷ - العروة الوثقى (المحشى)، ج ۳، پاورقی ص ۳۹۲

^۸ - تهذيب، ج ۲، ص ۳۸

^۹ - أمالی (طوسی)، ص ۳۸۸

^{۱۰} - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۱۸

^{۱۱} - تهذيب، ج ۳، ص ۱۶۱

دو خطبه از حضرت امیر ع در نماز جمعه، وسائل آورده است، که مجموع آن شاید یک ربع بیشتر نشود.

شراک النعل، بند نعل است.

اما عده زیادی می گویند خطبه بعدش است. در سیره مسلمین، خطبه بعد از زوال است.

البته مرحوم امام ره می فرمودند جایز است خطبه قبل از زوال باشد.

استاد می فرمایند که بین صلاة فجر و غیرش باید تفصیل بدهیم.

اشکال ما این است که اینجا جای این حاشیه نیست، چون مسئله این بود که مقدار نماز عصر شما وقت داری، آیا مزاحمت می شود یا نه، لذا جای تفصیل نیست، لذا حاشیه نا تمام است. اینجا باید بگویی مزاحمت ندارد، چون پشتوانه مزاحمت "من أدرك" بود، و وقتی "من أدرك" نباشد لایجوز مزاحمة. اینجا جای تفصیل نیست.

فرع ثانی

اما فرع ثانی روشن شد، چون مبانی به دست آمد.

مرحوم سید ملحق کرد به فرع اول چون مزاحمت می کند.

مرحوم آقای حائری فرمودند "الأحوط تقدیم العصر"

مرحوم امام ره می فرمایند که "مزاحمة قضاء السجده و التشهد مع العصر تأمل و یحتمل التخییر" ، در صلاة احتیاط حاشیه نزده است که یعنی با سید موافق است. مرحوم سید گفت كذلك قضاء السجده و التشهد، که امام می فرماید فیه تأمل، یعنی گویا می خواهد بگوید قضای سجده و تشهد جزء نیست و یک واجب مستقلی است و پس مشکل است مزاحمت کند.

"یحتمل التخییر" یعنی أهم هم در کار نیست، چون به ظهر مرتبط است، یعنی واجب مستقل حساب کن اما چون ارتباط به ظهر دارد أهم است، از آن طرف عصر هم می گوید که وقت من است، لذا محتمل است که تخییر باشد.

ما می گوئیم " و لعل وجه التخییر أن هنا واجبین مضمیقین " و محرز نیست که کدامیک أهم است لذا امام احتمال تخییر داده اند، و به ضرس قاطع هم تخییر نگفتند بلکه احتمال تخییر دادند که این بیان مبتنی است بر اینکه واجب مستقل باشند.

